##

## ماجرای غدیر خم

## و

## رابطه آن با اصل امامت

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | ماجرای غدیر خم و رابطه آن با اصل امامت |
| **نویسنده:** | ساجد ساعی |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

**فهرست مطالب**

[ماجرای غدير خم و رابطه آن با اصل امامت 1](#_Toc418284892)

[اصل امامت 2](#_Toc418284893)

[اصول دين با قرآن ثابت شده‌اند 4](#_Toc418284894)

[اثبات امامت نيازمند نص قرآن است 5](#_Toc418284895)

[دلالت روايت غدير 6](#_Toc418284896)

[خلاصه 9](#_Toc418284897)

ماجرای غدير خم و رابطه آن با اصل امامت

پیامبر خدا ص سپاهی را به فرماندهی خالد بن الولید به یمن فرستاد و غنائم زیادی بدست آوردند. پیامبر ص علی بن ابی طالب را فرستاد تا خمس غنائم را اجرا کند و بقیه را تقسیم نماید. او از این کار فارغ شد در حالی که خسته به نظر می‌رسید.

بریده می‌گوید، گفتیم ای ابالحسن این چیست؟ گفت: این جاریه به نام وصیفه جزو اسراء بود که در تقسیم به سهم اهل بیت پیامبر ص و سپس به سهم خانواده علی رسید. خالد بن الولید در نامه‌ای ماجرا را برای پیامبر ص نوشت.

علی از یمن خارج شد. همراهان از او خواستند تا شتران خودشان را استراحت بدهند و بر شتران به غنیمت گرفته شده سوار شوند. علی آنان را منع کرد. سپس علی جانشینی برای خود تعیین کرد و خودش زودتر رفت تا به مراسم حج (حجة‌الوداع) برسد. جانشین علی به هر یک از همراهانش لباسی از کتان داد و به آنان اجازه داد تا بر شتران به غنیمت گرفته شده سوار شوند. علی بعد از فارغ‌شدن از حج نزد آنان بازگشت و لباس و شتران را از افراد گرفت و بر نائبش خشمگین شد و او را بر کارش سرزنش کرد. گلایه و شکایت در میان سپاه ظاهر شد و با علی به مخالفت پرداختند و هنگام رسیدن به پیامبر ص شکایت خود را از رفتار علی اعلام کردند بدین ترتیب در میان همراهان پیامبر ص بحث علی و شاکیانش منتشر شد. و سخن علیه علی نزد پیامبر ص افزایش یافت.

بریده می‌گوید: وقتی نزد پیامبر ص رسیدم از کار علی انتقاد کردم و اشکالات او را گفتم، تا اينكه ديدم چهرۀ پیامبر ص تغییر کرد. و فرمود: «آیا من از خود مؤمنین نسبت به آنان اولی نیستم» گفتم: بلی سپس فرمود:«من كنت مولاه فعلي مولاه».

پس پیامبر ص در میان ما بلند شد و فرمود: «ای مردم از علی شکایت نکنید. قسم به خدا او باتقواتر از آن است که از او شکایت شود».

زید بن ارقم می‌گوید: «روزی در جایی بین مکه و مدینه به نام «خم» پیامبر در میان ما ایستاد و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و پس از مقداری وعظ و تذکر فرمود: «ای مردم من بشری مانند شما هستم و ممکن است هر لحظه به دعوت ملک الموت جواب دهم ولی من دو چیز گرانبار را در میان شما باقی می‌گذارم: یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس آن را بگیرید و به آن تمسک کنید». و ما را نسبت به قرآن ترغیب و تشویق کرد و در ادامه فرمود: «و دومی اهل بیت من هستند، به شما نسبت به آنها هشدار می‌دهم -سه بار تکرار نمودند-.

نگاه: فتح‌الباری (2/66)، مسند امام احمد (5/350-356)، صحیح مسلم (حدیث 1281) مستدرک حاکم (3/109-111)، مجمع الزوائد هیثمی (9/127)، البدایة والنهایة (5/95).

اصل امامت

قبل از اینک تحقیق و بررسی روایت و دلالت آن بر امامت را شروع کنیم باید بدانیم اختلاف در امامت یک مسئله اصلی است. چون امامیه معتقدند امامت اصلی از اصول دین است و هر کس آن را انکار کند کافر است، کلینی از جعفر صادق روایت کرده است که او گفت: «امیرالمؤمنین علی امام بود ... هر کس آن را انکار کند مانند این است که خدا و پیامبرش را انکار کرده باشد». (اصول کافی / 1851).

در روایت دیگر از امام جعفر صادق آمده است «برای مردم چیزی کافی نیست جز شناخت ما، هر کس ما را شناخت مؤمن، و هر کس ما را انکار کرد کافر است». (اصول کافی 1/187)

محمدرضا مظفر می‌گوید: «معتقدم امامت اصلی از اصول دین است که ایمان جز با آن کامل نمی‌شود». (عقائد الشیعه ص 43).

آیة الله خویی می‌گوید: «شکی در کفر آنان نیست زیرا انکار ولایت و انکار حتی یکی از امامان و اعتقاد به خلافت غیر آنها موجب کفر و ضلالت است و اخبار متواتر آشکارا منکر ولایت را کافر می‌دانند». (مصباح الفقاهه 2/11)

و زنجانی می‌گوید: مقام امامت مانند نبوت است» (عقائد الامامیه ص 75).

و ابن المطهر حلی به بزرگتر از آن تصریح می‌کند و می‌گوید: «امامت لطفی عام و نبوت لطفی خاص است و انکار لطف عام بدتر از انکار لطف خاص است». (الالفین ص 89).

همچنین آیت الله هادی تهرانی می‌گوید: «امامت والاتر از نبوت است». (ودایع النبوه ص 114).

آیه الله کاظم حائری این امر را تثبیت می‌کند و می‌گوید: «آنچه از روایات برمی‌آید این است که مقام امامت بالاتر از مقامات دیگر -بجز مقام ربوبیت- است که ممکن است انسان به آن برسد». (الامامه وقیاده المجتمع ص 26).

چون امامت به اصلی اساسی مانند نبوت یا بالاتر از آن تبدیل گشته است قبل از اینکه برای اثبات آن به روایت نیازمند باشیم باید با نص صریح و قطعی الدلاله قرآن اثبات گردد.

اصول دين با قرآن ثابت شده‌اند

پایه و اصول دین خطابردار نیستند وإلاَّ دین به فساد کشیده می‌شود. پس واجب است ادله آن به هیچ وجه جای احتمال و خطا را نداشته باشند زیرا این یک قاعده اصلی است که «وقتی دلیل وارد احتمالات شد استدلال به آن جائز نیست». و چنین ادله‌ای جز در قرآن کریم که خداوند متعهد حفظ آن شده است یافت نمی‌شود. آیات قرآن دو قسمند.

1. آیات صریح که جز یک معنی احتمال معنی دیگری را نمی‌دهند به این آیات محکمات گفته می‌شود.
2. آیاتی که احتمال دارد چند معنی را برسانند به این آیات متشابهات گفته می‌شود.

پس واجب است دلیل اصول از آیات محکمات استخراج شود چون خداوند پیروی از متشابهات و اعتماد بر آنها را مذموم می‌داند.

و می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ﴾ [آل‌عمران:7]. «کسانی که در قلبشان انحراف وجود دارد از متشابهات پیروی می‌کنند».

بدین ترتیب اصول دین با آیات صریح، از خطا مصون مانده‌اند زیرا آیات از خطا محفوظند و صریح‌بودنشان آنها را از تحریف معنوی مصون می‌دارد. بدین طریق اصل توحید از صدها آیه که تصریح به «لا إله إلاَّ الله» کرده‌اند ثابت شده است. و همچنین اصل نبوت در صدها آیه صریح ثابت شده است، و نبوت محمد ص با قول صریح: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ﴾ [الفتح: 29].

و امثال آن بیان گردیده است.

به همین ترتیب وجوب نماز، روزه و بقیه ارکان اسلام و مهمات دین و محرماتی مانند: قتل، زنا، دروغ و ... با قول صریح و قطعی قرآن و بدون نیاز به روایاتی که محتاج به تأیید و تفصیل باشند ثابت شده‌اند. پس اثبات اصول بدون آیات محکم ممکن نیست.

اثبات امامت نيازمند نص قرآن است

اگر امامت مانند نبوت است باید با نص صریح قرآن ثابت شود همانطور که نبوت و سایر اصول دین ثابت شده‌اند و این امر غیر ممکن است چون حتی یک آیه تصریح نکرده است به اینکه علی امام است، چه رسد به یازده امام دیگر، چون هر یک اسم مجزا دارند باید اسم آنها مشخصاً بیان شود وإلاَّ با دیگران اشتباه می‌شوند. پس به علت انتفاء دلیل قرآنی، امامت نیز منتفی است و آیات بلاغ، اکمال دین، و آیه ولایت نه صریحاً و نه اشارتاً ارتباطی با امامت ندارند، چه رسد به امامت علی و سایر امامان دیگر که مردم جز شناخت آنها راه دیگری ندارند چون هر کس آنان را بشناسد مؤمن، و هر کسی آنها را انکار کند کافر است.

نه آیه محکم در این باره وجود دارد، و نه متشابه گرچه آیات متشابه احتمال چند معنی را می‌دهند، حتی یکی از معانی این آیات نیز در مورد امامت نیست علی‌رغم اینکه احتمالات نمی‌توانند برای اصول دلیلی محکم به شمار آیند زیرا ظنّ به حساب می‌آیند و خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ٢٨﴾ [النجم: 28].

«گمان‏» هرگز انسان را از حق بى‏نياز نمى‏كند».

غایت امر در این موضوع این است که از متشابهات است و خداوند ما را از اعتماد و پیروی از آن نهی کرده است.

پس روایت غدیر خم چیست.

دلالت روايت غدير

اگر به ابتدای قصه یا روایت توجه کنی معلوم می‌شود که بین علی و سپاهش به علت نکاح وصیفه و جلوگیرى از سوارشدن بر شتران غنیمت و درآوردن لباس کتانی غنائم از تن آنها، اختلاف ایجاد شد و بعد از بازگشت از حج که دوباره به پیامبر خدا رسیدند شکایت و انتقاد از علی زیاد شد و در میان مردم بحث او انتشار یافت تا آنجا که پیامبر ص ضروری دانست در این مکان با وجود هوای گرم پیاده شود و با بیاناتش علی را تبرئه نماید، پس اصلاً صحبت از بیعت با کسی از دور یا نزدیک برای خلافت مطرح نبود. لذا چون شناخت سبب حقیقت امر را کشف می‌کند قائلین به امامت روایت را بريده و قطع می‌کنند و بدون ذکر مقدمه آن را نقل می‌نمایند برای اینکه سبب آن مجهول باشد و حجتشان ابطال نگردد.

این امر مهم اگر حقیقت داشت قرآن آن را با نام بیعت خلافت ثبت می‌کرد چون قرآن بیعت‌های دیگری به مراتب پایین‌تر از آن را مانند بیعت رضوان در زیر درخت با نص صریح ثبت کرده است. ﴿ ۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18]. «خداوند از مؤمنان -هنگامى كه در زير آن درخت (بيعة الرضوان‌ كه‌ در حديبيه‌ انجام‌ گرفت) با تو بيعت كردند- راضى و خشنود شد».

این بیعت به خاطر آزاد کردن عثمان از اسارت مشرکین بود که پیامبر با دست مبارکش به جای او نیز بیعت کرد و گفت این دست به جای عثمان است، اگر ما جزو کسانی بودیم که از متشابهات قرآن پیروی می‌کنند می‌گفتیم عثمان امام معصوم است.

و همچنین در قرآن بیعت نساء ثبت شده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ﴾ [الممتحنة: 12].

«ای پیامبر وقتی که زنان مؤمن نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند بر اینکه به خدا شرک نورزند، دزدی نکنند، مرتکب زنا نشوند».

غدیر خم حدود (160) کیلومتر با مکه فاصله دارد، یعنی در آن هنگام جز حجاج اهل مدینه حاجیان دیگر از جمله اهل یمن، نجد، طائف، اطراف عراق و غیره همراه او نبوده‌اند.

اگر واقعه غدیر خم مربوط به بیعت با خلافت علی است. دو راه عاقلانه‌تر وجود داشت:

1. پیامبر ص باید این موضوع را در خطبه روز عرفه بیان می‌کرد که تمام حجاج در آن حضور داشتند.
2. پیامبر ص صبر می‌کرد تا به مدینه برسد و بعد از استراحت و رفع خستگی از مردم بیعت می‌گرفت.

اما نزول ایشان در غدیر خم در چنین زمانی باید برای یک امر پیش آمده بوده باشد که تأخیر آن شایسته نبود و مستلزم حل آن از طرف پیامبر خدا بود و آن همان جریان مذکور است که برخی بخشی از آن را حذف کرده و ناقص بیان می‌کنند.

غدیر خم که (160) کیلومتر از مکه فاصله داشت محل التقاء سپاه برگشته از یمن که نسبت به علی شاکی و معترض بودند و حاجیان برگشته از مکه بود.

اما عبارت پیامبر ص «من كنت مولاه فعلي مولاه». ربطی به قضیه امامت ندارد چون واژۀ «مولی» لفظی مشترک است که چند معنی را می‌رساند از جمله: سید، اطاعت شده، نزدیک، یاری‌دهنده، پس لفظ مولی متشابه است و طبق قرآن اعتماد بر متشابهات خصوصاً در اصول و مبادی ممنوع است، لذا دلیل هنگامی که وارد احتمالات شد استناد به آن باطل است، و موضوعی اصلی مانند امامت شرط است که دلیل آن جزمی و قطعی باشد نه ظنی و احتمالی، پس منظور پیامبر ص از عبارت فوق این است که هر کس معتقد به اطاعت از پیامبر ص است باید از کسی که از طرف من امير بود اطاعت کند، در این صورت چگونه نزاع با امیر درست است، و در واقع نزاع با امیر همان نزاع با پیامبر به شمار می‌آید، آیا اگر امیر شخص دیگری غیر از علی مانند: عثمان بود پیامبر می‌فرمود: «من كنت مولاه فعثمان مولاه». اما این کلام در واقع هیچ معنایی جز فضیلت را نمی‌رساند که در بین چند معنی مشترک است. چون مولی مشترک بوده و مانند «نبی» لفظ خاص نیست. دقت کنید!

اما روایت مسلم جز تمسک به قرآن چیزی را نمی‌رساند و ذکر اهل بیت در این گونه روایات دربارۀ حقشان جز توصیه به آنها چیزی را بیان نمی‌کند، چون به علت اعتراض و شکایت به علی بیان شد. اما روایاتی که بطور اختصاصی تمسک به امامت اهل بیت را بیان کرده‌اند حتی یک روایت صحیح در آنها یافت نمی‌شود. چون محور این گونه روایات یکی از این سه نفر ضعیف است.

1. عطیه العوفی.
2. القاسم بن حسان.
3. زید بن الحسن الانماطی الکوفی.

و هر سه از نظر روایت ضعیف هستند.

علاوه بر این اگر تمسک به امامت اهل بیت اصلی از اصول دین است باید با نص صریح قرآن اثبات شود. در حالی که در قرآن جز اتباع از مهاجرین و انصار بطور عموم چیز دیگری تصریح نشده است.

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100].

«سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکی از آنان پیروی می‌کنند خدا از آنان راضی و آنان نیز از خدا راضی هستند». بی‌شک علی جزو اولین مهاجرین است اما این دلیل بر امامت او نمی‌شود وإلاَّ همه سابقین از مهاجرین و انصار امامان معصوم به حساب می‌آمدند.

خلاصه

واضح است وقتی پیامبر ص گفته است: «من كنت مولاه فعلي مولاه». «هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست» یا «أذكركم الله في أهل بيتي» «به شما تذکر می‌دهم که دربارۀ اهل بیتم خدا را در نظر داشته باشید».

منظور او بیعت‌گرفتن برای خلافت یا جانشین قراردادن کسی به عنوان امام نبوده، و هرگز او نخواسته است دوازده نفر مشخص از اهل بیت را مانند قرآن مصدر تشریع قرار دهد.

بلکه او خواست از علی دفاع کند و از اعترافات باطلی که از او گرفته می‌شد او را تبرئه کند و بطور عموم آنها را به اهل بیتش سفارش کرد و حقوق آنها را بر امتش متذکر شد. این کلام مستلزم عدم اذیت و آزار آنها و بغض و کینه نداشتن نسبت به آنان است. بلکه این قول پیامبر ص موجب دوست‌داشتن و نیکی به آنها است و در این مورد ما اينكار را با در نظر داشتن خدا در اهل بيت نبوت پیروی می‌کنیم و او را حمد و سپاس می‌گوییم.